در جست‌وجوى رحمت الهى

 استاد محمّدتقى مصباح

چكيده

در فرهنگ اسلامى، شرم و حيا خصلتى اصيل و ارزشمند محسوب مى‌شود و ريشه در فطرت انسانى دارد. در مقابل، در فرهنگ‌هاى غيراسلامى، بى‌حيايى و بى‌شرمى كمال محسوب مى‌شود. در اخلاق اسلامى خوف و رجا از يك‌سو، به معناى شناخت و قدردانى از نعمت سلامتى، صحت و نعمت‌هاى بى‌پايان خداست و از سوى ديگر، به معناى شناخت اين حقيقت است كه خداى متعال با توبه كردن انسان، مى‌تواند از لغزش‌هاى وى درگذرد و بر نعمت‌هاى او بيفزايد. اين هر دو، آدمى را مستعد توبه واقعى و دريافت رحمت الهى مى‌كند. طبيعى است كسانى كه به دنيا آلوده‌اند، لذايذ دنيوى آنان را از امور معنوى بازداشته و به پندار موهوم خويش، عوامل عزت را در نعمت‌هاى دنيوى جست‌وجو مى‌كنند معمولا توفيق توبه را نخواهند داشت. از اين‌رو، گناهان، انسان را به سقوط دچار و موجبات دلمردگى او را فراهم مى‌سازد؛ چيزى كه هر لحظه او را از رحمت الهى به دور و توفيق توبه را از او سلب مى‌گرداند. بنابراين، حيا و شرم در برابر جلال و كبرياى الهى، مانع از انجام گناه و موجبات روى آوردن به رحمت و بركات الهى به انسان و توفيق توبه را براى او فراهم مى‌سازد.

كليدواژه‌ها: توبه، استغفار، حيا، شرم، خوف و رجا، خضوع، مراتب توبه.

 نقش حياى بندگى در توبه و پرهيز از گناه

معرفت به فرجام زيانبار گناهان، در دنيا و آخرت، علاوه بر آنكه ترس از انجام گناه را در انسان برمى‌انگيزاند، احساس شرم و حيا را نيز در انسان موجب مى‌شود، از آن‌رو كه ارتكاب گناهان سرپيچى از دستورات خداوند و ناسپاسى از خالق هستى است كه نعمت‌هاى بيشمارى را در اختيار ما نهاده است. هر قدر معرفت ما به خداوند، وظايف بندگى، گستره نعمت‌هاى مادى و معنوى خالق هستى و فرجام رفتار ناپسند و زشت فزونى گيرد، اين شرم و حيا در ما افزايش مى‌يابد و ما را وامى‌دارد كه در برابر احسان و عنايت خداوند و نعمت‌هايى كه در اختيار ما نهاده، به مخالفت او برنخيزيم. بى‌ترديد احساس شرم و حيا در فطرت انسان ريشه دارد و هم در برابر خداوند و هم در برابر مردم، ويژگى مثبت، تأثيرگذار و بازدارنده دارد. البته امروزه، برخى از مكاتب اخلاقى مادى و انحرافى شرم و حيا را حالتى انفعالى و ناشى از ضعف انسان مى‌دانند و به طور كلى به نكوهش آن مى‌پردازند و به افراد توصيه مى‌كنند كه شرم، حيا و احساس خجالت را از درون خود زايل سازند.1 در مقابل، در فرهنگ اسلامى شرم و حيا ويژگى و خصلتى اصيل و ارزشمند به شمار مى‌آيد. از اين‌رو، از ديرباز، واژه «بى‌شرم» ناسزا و فحش به حساب مى‌آمده است. در فرهنگ انحرافى و عارى از فضايل انسانى دنياپرستان و شهوت‌آلودگان، بى‌حيايى كمال به حساب مى‌آيد و بدان افتخار نيز مى‌كنند!

به هر حال، كسى كه فطرت الهى در وجودش زنده مانده است، وقتى به گناهان خويش مى‌نگرد ودرمى‌يابد، نعمت‌هايى را كه خداوند در اختيار او نهاده وسيله‌اى براى نافرمانى و مخالفت با معبود خود ساخته است، در برابر خدا احساس شرم و حيا مى‌كند. از اين‌رو، در يكى از دعاهاى مربوط به زيارت امام رضا(ع)، آمده است: «ربّ إنّى استغفرك استغفار حياء»؛2 پروردگارا، از تو آمرزش مى‌طلبم، طلب آمرزشى از سر حيا و شرمسارى.

نقش خوف و رجا در جلب رحمت الهى

كسى كه گناه و لغزشى از او سرزده، علاوه بر ترس از فرجام گناه و توجه به آثار زيان‌بار گناه و نيز حالت شرمسارى از خداوند، بايد اميدوار به بخشش و رحمت بى‌نهايت خداوند نيز باشد. بايد به اين حقيقت توجه داشت كه خداوند، خود ما را دعوت به توبه كرده و وعده داده است كه از لغزش‌ها و گناهان بنده پشيمان خود درگذرد و ما را از نااميدى از درگاه خويش برحذر داشته است: (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعآ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (زمر: 53)؛ بگو: اى بندگان من كه بر خويشتن زياده‌روى روا داشته‌ايد ]در گناهان از حد گذشته‌ايد و به خود ستم كرده‌ايد [از بخشايش خداوند نوميد مباشيد، به راستى خداوند همه گناهان را مى‌آمرزد، كه اوست آمرزگار و مهربان.

شناخت اين حقيقت كه خداوند مى‌تواند نعمت‌هايى چون صحت و سلامتى را از انسان بازپس گيرد و نيز مى‌تواند در جهان ابدى انسان را از همه نعمت‌هاى جاودانه بهشتى محروم سازد و به عذاب و رنج ابدى مبتلا گرداند و از همه بدتر، او را به دورى از خدا و رحمت او گرفتار سازد، حالت نفسانى و روانى «خوف» را در انسان برمى‌انگيزد. همچنين شناخت اين حقيقت كه خداوند مى‌تواند از لغزش‌هاى انسان درگذرد و بر نعمت‌هاى خود بيفزايد و در آخرت او را از نعمت‌هاى ابدى خود بهره‌مند گرداند، حالت روانى و نفسانى «رجا» را در انسان برمى‌انگيزد. به تعبير ديگر، شناخت اين حقيقت كه سعادت و شقاوت انسان در دنيا و آخرت به دست خداوند است، برانگيزاننده دو حالت روانى و نفسانى «خوف» و «رجا» در انسان مى‌باشد. حالت ترس، سرشكستگى و شرمسارى گرچه مفهومآ با حالت اميد متضاد هستند، اما چون متعلق آن دو متفاوت هستند در انسان جمع مى‌شوند. وجود حالت خوف، سرشكستگى، تأسف و پشيمانى از عمرى كه با گناه سپرى شد و تباه گرديد و در مقابل، اميد انسان به خداوند متعال كه مى‌تواند لغزش‌ها و كوتاهى‌هاى انسان را جبران كند و ببخشد، انسان را مستعد دريافت رحمت الهى مى‌كند؛ رحمتى كه پيوسته در حال ريزش است و اگر انسان خود را در معرض آن قرار دهد، از آن بهره‌مند مى‌گردد. خداوند همواره رحمتش را نازل مى‌گرداند و تغيير و تحولى در صفت رحمانيت خداوند رخ نمى‌دهد. تغيير و تحول در حالات ما پديد مى‌آيد. بر اين اساس، گاهى در پرتو تغيير و تحول مثبت، مستعد دريافت رحمت الهى مى‌گرديم و در مقابل بر اثر تغيير منفى و انحرافى كه در ما پديد مى‌آيد، مشمول غضب و خشم خداوند مى‌گرديم. آن‌گاه ما با مسامحه و همسان‌انگارى، تغيير حالات را كه خصيصه ما است به خداوند نيز نسبت مى‌دهيم و بر اين اساس، تعبيرات عاميانه‌اى چون: «رحمت خدا به جوش آمد؛ خدا بر سر مهر آمد؛ خدا بر ما آشتى كرد و يا خدا با ما غضب كرد» را به كار مى‌بريم. پس اين ما هستيم كه تغيير مى‌كنيم و حالات ما دگرگون مى‌شود و در خداوند تغيير و دگرگونى رخ نمى‌دهد؛ چنان‌كه اميرمؤمنان(ع)، در طليعه يكى از خطبه‌هاى خويش مى‌فرمايند: «الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذِى لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالا»؛3 سپاس خداى را كه ]صفت‌هاى او هميشگى است و [حالى از او را بر حالى پيشى نيست.

اشاره‌اى به مراتب توبه و استغفار از گناه

سطح دريافت ما از رحمت الهى و به تعبير ديگر، نوع و كيفيت قبول توبه ما بستگى به كميت و كيفيت تحول معنوى و پشيمانى ما از لغزش‌ها و اميدمان به رحمت الهى دارد. هر قدر توبه انسان قوى‌تر و راسخ‌تر باشد، بيشتر آثار تشريعى و وضعى گناهان محو و زايل مى‌گردد. به عنوان تشبيه، لباس سفيد و تميزى كه با قطره خونى آلوده و نجس شده است، گاهى با شست‌وشو جرم خون برطرف مى‌گردد و رنگ آن كماكان در لباس باقى مى‌ماند. در اين صورت، آن لباس پاك شده، اما كاملا اثر خون از آن زايل نگرديده است. اگر اين لباس با مواد پاك‌كننده قوى شست‌وشو شود، لكه و رنگ خون نيز از آن برطرف مى‌گردد، هيچ اثرى از خون در آن باقى نمى‌ماند. كسى كه توبه مى‌كند نيز گاهى توبه او باعث نجات از عذاب و كيفر مى‌گردد، اما به طور كامل آثار وضعى گناه را برطرف نمى‌سازد. اما اگر آن شخص تمام مراحل توبه و استغفار را تحقق بخشد و در رفع همه آثار گناه بكوشد، علاوه بر آثار تكليفى، آثار وضعى گناه نيز برطرف مى‌گردد و او چون كسى خواهد بود كه گناهى مرتكب نشده است. با توجه به اين نكته، در روايات مراحل و مراتبى براى توبه و استغفار معرفى شده است كه با تحقق كامل آنها توبه و استغفار كامل عينيت مى‌يابد. از جمله اميرمؤمنان(ع)، در پاسخ كسى كه گفت: «استغفراللّه» و در تبيين شرايط استغفار، خطاب به آن شخص فرمودند: «ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ أَتَدْرِى مَا الاسْتِغْفَارُ؟ الاسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعِلِّيِّينَ وَهُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِى الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدآ، وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِى نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بِالأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّه»؛4 مادرت در مرگت بگريد! مى‌دانى استغفار چيست؟

استغفار درجه بلندرتبگان است و شش معنا براى آن است: نخست پشيمانى از گناهان گذشته؛ دوم عزم بر ترك بازگشت؛ سوم آنكه حقوق مردم را چنان ادا كنى كه وقتى خداى را ملاقات مى‌كنى چيزى بر عهده تو نباشد؛ چهارم آنكه حق هر واجبى كه ضايع ساخته‌اى ادا كنى؛ پنجم آنكه گوشتى را كه از حرام بر بدنت روييده است، با اندوه آب كنى تا پوست بر استخوان چسبد و گوشت نو رويد؛ ششم آنكه رنج طاعت را به تن بچشانى چنان‌كه شيرينى گناه را بر او چشانده بودى، پس آن‌گاه بگويى، استغفراللّه.

كسى كه سم وارد بدنش شده، در اقدام اوليه براى اينكه از مرگ نجات پيدا كند، معده‌اش را شست‌وشو مى‌دهند و سم را از بدنش خارج مى‌كنند، اما براى اينكه همه عوارض سم برطرف گردد، بايد معالجات ديگرى نيز بر روى او انجام پذيرد. همچنين كسى كه حقوق مردم را ضايع كرده و يا حريم بندگى خدا را پاس نداشته است، علاوه بر توبه ابتدايى و پشيمانى، بايد دستورات و مراحلى كه در كتاب‌هاى اخلاقى و فقهى بيان شده انجام دهد تا همه عوارض گناه و سرپيچى از فرمان الهى مرتفع گردند. به هر حال، براى اينكه توبه‌گر، مستعد دريافت رحمت الهى گردد، بايد احساس حزن، اندوه و پشيمانى و احساس اميد به رحمت الهى را به صورت متوازن در خود پديد آورد و آنها را تقويت بخشد. طبيعى است او بايد با التماس و التجاء به درگاه الهى و تضرع و زارى با خداوند سخن گويد و طلب رحمت كند. چنان‌كه از دعاها و مناجات پيشوايان معصوم ما و از جمله مناجات تائبين استفاده مى‌شود، اولين مرحله در توبه، اعتراف به گناه است. اين اعتراف برآيند توجه به آثار زيان‌بار گناهان و حالت حزن و اندوهى است كه به دنبال آن در انسان پديد مى‌آيد. پس از مباحثى كه تاكنون مطرح گرديد، اكنون وقت آن رسيده كه به بررسى مناجات‌التائبين بپردازيم: «الهى، البستنى الخطايا ثوب مذلّتى وجلّلنى التّباعد منك لباس مسكنتى وامات قلبى عظيم جنايتى فاحيه بتوبة منك يا أملى وبغيتى و يا سؤلى ومنيتى»؛ خدايا، خطاها جامه مذلت و خوارى بر من پوشانده است و دورى از تو لباس بينوايى بر تنم كرده است و جنايت بزرگ من ]هواپرستى[ دلم را ميرانده است. پس اى مقصد و مقصود من و اى مطلوب و آرزوى من با توبه به درگاهت آن را زنده ساز.

 آثار زيان‌بار گناه

امام در مقام توبه و اظهار ندامت و پشيمانى از خطاها و گناهان به سه اثر از آثار گناه اشاره مى‌كند:

1. خوارى و ذلت در دنيا و آخرت: اولياى خدا در دنيا و آخرت و در پيشگاه خداوند و ديگران عزيز و مورد احترام هستند. اما كسانى كه به گناه آلوده گشته‌اند، لباس ذلت و اسارت پوشيده‌اند و در دنيا و آخرت حقير و بى‌ارزش‌اند. اميرمؤمنان(ع)، مى‌فرمايند: «بپرهيز از اينكه سوار شدن بر مركب گناهان را آسان شمرى؛ زيرا گناهان در دنيا لباس خوارى و ذلت بر تنت مى‌پوشاند و در آخرت نيز باعث خشم خدا مى‌گردد.»5

گناه نشانه سرسپردگى به شيطان است. از اين‌رو، روح و شخصيت انسان را به اسارت مى‌گيرد، او را حقير و خوار مى‌سازد. در مقابل اسارت در درگاه الهى و اظهار ذلت در برابر خداوند، انسان را عزيز مى‌گرداند. در منابع اسلامى از باب استعاره، دو لباس براى روح انسان معرفى شده است: يكى، لباس ذلت و خوارى است كه بر اثر ارتكاب گناهان بر روح انسان پوشانده مى‌شود. ديگرى، لباس عزّت است كه با تقوا و پرهيز از گناه روح انسان بدان آراسته مى‌شود و بى‌شك بهترين لباس براى روح انسان، لباس عزتمندى و لباس تقواست: (وَلِبَاسُ التَّقْوَىَ ذَلِکَ خَيْرٌ...) (اعراف: 26)؛ و بهترين جامه ]لباس [تقواست.

كسانى كه به دنيا آلوده‌اند و شهوات و لذت‌هاى دنيا آنها را از امور معنوى بازداشته است، خوارى و ذلت معنوى را درك نمى‌كنند. آنان ذلت و خوارى دنيوى را درك مى‌كنند كه بسيار فروتر از خوارى و ذلت معنوى است. بر اين اساس، به پندار خويش سعى مى‌كنند اسباب و عوامل عزّت و عظمت موهوم دنيوى را فراهم آورند. اما اهل بصيرت و كسانى كه دلشان به نور الهى روشن شده، نيك مى‌دانند كه عالى‌ترين مرتبه عزّت و سربلندى، عزّت در پيشگاه الهى است كه نصيب بندگان مخلص و فرمان‌بردار خداوند مى‌گردد. كسانى كه همه هستى خود را در طَبق اخلاص و بندگى براى خداوند نهاده‌اند. از برجسته‌ترين عزّت‌پيشگان در درگاه خداوند، شهيدان هستند كه حتى جانشان را در راه خدا و پايدارى ارزش‌هاى جاودانه الهى فدا كردند. آنان گرچه به ظاهر مرده‌اند و بدنشان در زير خاك مدفون و متلاشى گشته است، اما از لحظه شهادت در محضر خدا و در كنار انبيا و اولياى خدا، بر سر سفره نعمت‌هاى جاودانه الهى نشسته‌اند و پيوسته جان خود را از مشاهده انوار الهى سيراب مى‌سازند: (وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتآ بَلْ أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (آل‌عمران: 169)؛ هرگز كسانى را كه در راه خدا كشته شده‌اند، مرده مپنداريد، بلكه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزى داده مى‌شوند.

در اين دنيا گنهكاران به جهت آثار بدفرجام گناهان، از توجهات و عنايات الهى محروم مانده‌اند و حال دعا و عبادت از آنان گرفته شده و در تحيّر، سرگردانى، وانهادگى و بى‌پناهى به سر مى‌برند. پس از مرگ نيز، وقتى با چهره‌هاى نورانىِ ره‌يافتگان به رضوان حق مواجه مى‌شوند كه غرق توجه به خداوند و برخوردار از انس با حضرت حق و رفتار كريمانه محبوب و معبود خويش هستند و آن‌گاه خود را مى‌نگرند كه ننگ و نكبت گناهان سرتاپاى وجودشان را گرفته و وجودشان را متعفن ساخته است، با نهايت خجلت و شرم آرزو مى‌كنند كه اى كاش از مادر آفريده نمى‌شدند و اين مجازات و كيفر بزرگ را تحمل نمى‌كردند.

2. دورى از خدا: گناهان به تدريج فاصله انسان از خداوند را افزايش مى‌دهد و با هر گناهى انسان يك قدم از خدا فاصله مى‌گيرد و با انجام گناهان بيشتر و غرق گشتن در منجلاب خطاها، انسان كاملا از خداوند بيگانه مى‌گردد و نتيجه دورى و بيگانگى از خدا، خوارى و پستى است. اميرمؤمنان(ع)، در مناجات شعبانيه مى‌فرمايند: «إلهى، ان كانت الخطايا قد اسقطتنى لديك فاصفح عنّى بحسن توكّلى عليك. الهى، ان حطّتنى الذنوب من مكارم لطفك فقد نبّهنى اليقين الى كرم عطفك»؛6 خدايا، اگر خطاها مرا در برابر تو خوار ساخته و به سقوط كشانده است، با توكل نيكويى كه به تو دارم از من درگذر، و اگر گناهان مرا از الطاف كريمانه‌ات محروم داشته، يقين من به بخشش و عطوفت تو مرا متنبّه كرد و متذكر ساخت.

3. مرگ دل‌ها: كسانى كه دلشان اسير ماديات گشته و انديشه و فكرشان از محسوسات و عالم طبيعت فراتر نمى‌رود، مرگ را منحصر در مرگ جسمانى و مادى مى‌دانند. اما واقعيت اين است كه انسان داراى دو نوع حيات و مرگ است، يكى حيات و مرگ جسمانى و ديگرى حيات و مرگ روحانى. در قرآن كريم، گاهى با واژه «ختم» و گاهى با واژه «طبع» و مانند آن از مرگ دل حكايت شده است؛ نظير آيات:

1. (خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عظِيمٌ) (بقره: 7)؛ خداوند بر دل‌هاى آنان و بر گوششان مُهر نهاده و بر ديدگانشان پرده‌اى است و آنان را عذابى است بزرگ.

2. (أُولَـئِکَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَـئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ) (نحل: 108)؛ آنان كسانى‌اند كه خدا بر دل‌ها، گوش و ديدگانشان مهر نهاده است، و اينانند بى‌خبران.

در نتيجه مرگ روحانى و انسانى، شخص چون چهارپايان مى‌زيد و حركت مى‌كند، و بهره‌اى از فضايل متعالى انسانى ندارد، ارزش‌هاى والاى الهى را درك نمى‌كند و راهى به سوى مقصد اصلى و نهايى آدمى، يعنى قرب الهى ندارد. او چون از اصل و مقصد اصلى باز مانده در حيرت و سرگردانى به سر مى‌برد و نمى‌داند چه مسيرى را برگزيند و منافع و مصالح خويش را نمى‌شناسد. بدترين بلايى كه بر سر انسان گرفتار آمده در كمند نفس و خودخواهى مى‌آيد، اين است كه نتواند خير و شر، بد و خوب، و صلاح و فساد خود را تشخيص دهد و به جهت رسوخ ظلمت و تاريكى در سراسر وجودش، موعظه و نصيحت ناصحان در او اثر نمى‌گذارد. اين همان فرجامى است كه قرآن براى دل‌مردگان بريده از رشته هدايت الهى در نظر گرفته است و درباره آن مى‌فرمايد: (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِن بَعْدِ ذَلِکَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاء وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّاتَعْمَلُونَ) (بقره: 74)؛ پس از آن دل‌هاتان سخت شد، همچون سنگ يا سخت‌تر، و همانا از برخى سنگ‌ها جوى‌ها روان شود و برخى از آنها بشكافد و آب از آن بيرون آيد، و برخى از آنها از بيم خدا ]از كوه[ فرو ريزد؛ و خدا از آنچه مى‌كنيد غافل نيست.

انسان فاقد حيات روحانى و انسانى، اسير هواهاى شيطانى و شهوات است و در حصار اوهام موقعيت‌هاى دنيوى و امور اعتبارى گرفتار شده است، تا آنجا كه اگر در مجلسى او را در جايگاه مناسب ننشانند و با تجليل و احترام از او نام نبرند، سخت ناراحت مى‌گردد. او چنان دلبسته پُست و مقام است كه اگر روزى آن پُست از او گرفته شود، زندگى‌اش آشفته مى‌گردد و كاملا روحيه خود را از دست مى‌دهد و فكر مى‌كند كه دنيا به آخر رسيده است. او به اينكه مردم او را بستايند و در برابرش تعظيم و احترام كنند و با القاب ويژه او را خطاب كنند دلخوش است. اما در اين انديشه نيست كه كارى كند كه امام زمان (عج)، از او راضى گردد و او را تحسين كند. بايد توجه داشت كه دل انسان به يك‌باره نمى‌ميرد و انسان به تدريج حيات روحانى خويش را از دست مى‌دهد. از اين‌رو، وقتى انسان در آغاز گناهى مرتكب مى‌گردد، ناراحت و پشيمان مى‌شود. اما پس از انجام گناه اول، براى انجام گناه دوم، آمادگى بيشترى دارد. پس اگر جلوى نفس امّاره را نگيرد و وسوسه‌هاى شيطانى در او اثر گذارد، دست به گناه دوم مى‌زند. در اين صورت، از ميزان پشيمانى و ناراحتى او كاسته مى‌شود. در نهايت، با انجام گناهان بيشتر به مرحله‌اى مى‌رسد كه نه تنها از ارتكاب گناه پشيمان نمى‌گردد، بلكه خوشحال نيز مى‌شود، كه اين همان مرگ دل است. امام باقر(ع)، در ترسيم اين معنا مى‌فرمايند: «ما مِن عبد مؤمن الّا وفى قلبه نكتة بيضاء فإن أذنب وثنّى خرج من تلك النكتة سواد، فإن تمادى فى الذنوب اتّسع ذلك السواد حتّى يغطّى البياض فاذا غطّى البياض لم يرجع صاحبه إلى خير أبدآ و هو قول اللّه (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ)»؛7 هيچ مؤمنى نيست مگر آنكه در دلش نقطه سفيدى وجود دارد، پس اگر مرتكب گناه شد و دوباره آن را تكرار كرد، نقطه سياهى در آن پديد خواهد آمد و اگر همچنان به گناه خويش ادامه داد، نقطه سياه توسعه مى‌يابد تا آنكه سفيدى قلب را به كلى مى‌پوشاند. در اين صورت، صاحب چنين قلبى هرگز به سوى خوبى برنمى‌گردد، و اين مراد خداوند است كه فرمود: «نه چنين است، بلكه آنچه مرتكب مى‌شدند زنگار بر دل‌هايشان بسته است.»

البته مردگى دل، دردى ناعلاج نيست و راه بازگشت به خدا يا حيات دل و نجات از دل‌مردگى، توبه و بازگشت به سوى خداست كه از اين گذر، باب رحمت الهى به سوى انسان گشوده مى‌شود و با حيات مجدد دل، انوار، بركات و افاضات معنوى بر دل انسان سرازير مى‌گردد.

«فوعزّتك ما اجد لذنوبى سواك غافرآ ولا أرى لكسرى غيرك جابرآ وقد خضعت بالأنابة إليك وعنوت بالاستكانة، لديك»؛ پس به عزّت تو سوگند كه جز تو آمرزنده‌اى براى گناهانم نمى‌يابم و براى ترميم شكستگى‌هاى امورم جبران‌كننده‌اى جز تو نمى‌بينم. من با آه و ناله و كمال خضوع به درگاهت آمده‌ام و با زارى و خاكسارى رو به آستانت مى‌سايم.

 توبه و انابه، وسيله نيل به رحمت الهى

نجواى حضرت در فراز فوق، گوياى اين حقيقت است كه باب رحمت الهى همواره به سوى بندگان خطاكار باز است و تنها خداوند است كه مى‌تواند با باران رحمت و مغفرت خويش دل‌هاى تفتيده از لهيب آتش گناه را خنك سازد. خداوند خود در آيات بسيارى نويد روح‌نواز بخشش و رحمت داده است و در يكى از آيات رحمت خويش نويد امن و امان خويش را اين‌سان به گوش بندگان خطاكار خود مى‌رساند: (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعآ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (زمر: 53)؛ بگو: اى بندگان من كه بر خويشتن زياده‌روى كرده‌ايد ]در گناهان از حد گذشته‌ايد و به خود ستم كرده‌ايد [از بخشايش خدا نوميد مباشيد، به راستى خداوند همه گناهان را مى‌آمرزد، كه اوست آمرزگار و مهربان.

حضرت آن‌گاه به بعضى از شرايط دعا و نجواى با خداوند، يعنى انابت، خضوع و استكانت اشاره مى‌كنند. «انابه» در لغت همانند «توبه» به معناى رجوع و بازگشت به سوى خداى سبحان و پشيمانى از گناهان است و درباره معناى اصطلاحى آن، در مفردات، چنين آمده است: «رجوع بعد از رجوع را نوب گويند. رجوعى كه مكرر انجام گيرد. زنبور عسل را به اين دليل نوب گويند كه پى در پى به كندويش بازمى‌گردد. حادثه را «نائبه» گويند، چون از شأن آن پى در پى بودن است.»8 به تعبير ديگر،

توبه بازگشت از طبيعت و خوى حيوانى به سوى فطرت پاك انسانى است و انابه بازگشت از هرچه غير خداست و رجوع با شراشر وجود به سوى خالق متعال است.

مرحوم نراقى در اين‌باره مى‌نگارد: «بدان كه انابه بازگشت و روى كردن به خداست و بريدن از هر آنچه غير اوست با جان و گفتار و عمل، تا آنجا كه هماره انسان درباره خدا فكر كند، به ياد او باشد و درصدد انجام طاعات برآيد. پس انابه بالاترين مرتبه توبه است؛ زيرا توبه رجوع به خدا با خوددارى از گناه است و انابه رجوع به خدا با خوددارى از گناه و مباحات است. از اين‌رو، انابه از مقام‌هاى‌بلندودرجات‌عالى‌انسان است.»9

در مقابل خضوع و استكانت در برابر مخلوق و براى دنيا كه ظاهرش ذلت و خوارى و تهى گشتن از كرامت و باطنش خسران و هلاكت است، خضوع و استكانت در پيشگاه ربوبى در ظاهر، اظهار خوارى و ذلت است، اما باطن آن عزت و كرامت انسان است و آنچه انسان را به تعالى و عزّت نايل مى‌سازد، خضوع و تواضع و سرشكستگى در پيشگاه خداوند است و مقام توبه نصيب كسانى مى‌گردد كه در پيشگاه خداوند خاشع و خاضع‌اند و كسى كه در پيشگاه خداوند استكبار ورزد و خود بزرگ‌بين باشد، هرگز به فضيلت توبه نايل نخواهد گشت.

«فإن طردتنى من بابك فبمن ألوذ وإن رددتنى عن جنابك فبمن أعوذ فوا أسفا من خجلتى وافتضاحى ووا لهفا من سوء عملى واجتراحى»؛ پس اگر مرا از در خود برانى به كه روى آورم و اگر از آستانت دورم كنى، به چه كسى پناه برم. پس افسوس بر شرمسارى و رسوايى من، و دريغا بر بدى كردار و جنايتم.

پى نوشت ها

1 ـ برخى از روان‌شناسان غربى با نگرش منفى بر احساس شرم مى‌نگارند: «احساس شرم به علت جلب توجه و در برابر ديد و مورد انتقاد ديگران قرار گرفتناست. احساسى است كه تجربه آن بر اين پايه قرار گرفته است كه خويشتن را در هر موردى بى‌ارزش و نالايق جلوه دهيم.» (جين ميدلتون موز، روان‌شناسىشرم و گناه، ترجمه شهلا ارژنگ، تهران، البرز، 1373، ص 28).

2 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 102، ب54،ص56،ح11.

3 ـ نهج‌البلاغه، خ 65.

4 ـ همان، حكمت 417.

5 ـ محدث نورى، مستدرك الوسائل، ج 11، باب 41، ص 339.

6 ـ شيخ عباس قمى، مفاتيح‌الجنان، مناجات شعبانيه.

7 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج73، ب137،ص361،ح 88.

8 ـ راغب اصفهانى، مفردات الفاظ القرآن، ص 827.

9 ـ محمّدمهدى نراقى، جامع السعادات، ج 3، ص 88.